

# من روایت می‌کنم

چرا امیرحسین چهل‌تن را باید تحسین کرد؟

علیرضا غلامی  
روزنامه‌نگار

از آن به اسم آرزوی چندین ساله‌اش یاد کرده بود و خواسته بود نویسنده‌ای باشد تمام‌وقت.

وقتی داشتم سرگذشت نویسنده‌های چند دهه‌ی اخیر را بررسی می‌کردم دیدم اغلب آن‌هایی که از صافی سانسور رد نشده‌اند فقط مدت کوتاهی توانسته‌اند سرسختی نشان دهند. اما در نهایت تسلیم شده‌اند و عطای ادبیات را به لقایش بخشیده‌اند. دیده‌ام که در سکوتی تحمیلی فرو رفته‌اند، در سکوتی ویرانگر، در سکوتی به شدت سیاه. اما چهل‌تن تن به حذف نداد. سانسور اگر دیگران را به ناامیدی، به محافظه‌کاری و به استعاره‌نویسی سوق داد او را سوق داد به حرفه‌ای بودن، به امید داشتن، به شهامت داشتن و به رئال‌نویسی. چیزهایی که برای ادبیات امروز ایران راهگشا به نظر می‌رسند.

یک بار از او پرسیدم در وضعیت ناامیدی چه می‌کنید. گفت «خودم را با نوشتن خسته می‌کنم.» و این درست عکس آن چیزی است که دیگران می‌کنند و به ناامیدی پروبال می‌دهند. این‌جا دم‌ودستگاه سانسور جوری با نویسنده‌ها می‌کند که خیال کند تغییر غیرممکن است و بلندپروازی وضع را بدتر می‌کند.

چهل‌تن از معدود نویسنده‌های ایرانی است که در ایران ماند و اسیر سانسور نشد. در ایران ماند و از کسوت خود مراقبت کرد. ادبیات در جایی که به محاصره‌ی سانسورچی‌ها درآمده باشد و بی‌محابا خون‌ناچیزش را می‌مکند برای زنده ماندن ناچار است دست به مقاومت مضاعف بزند. برای همین تسلیم نشدن کسی مانند چهل‌تن ستایش‌برانگیز می‌شود. او توانست با ادبیات گوهری را به دست آورد به نام آزادی. سانسور چیزی جز تحقیر نویسنده نیست و او بر این حقارت پیروز شد. جزو معدود نویسنده‌های ایرانی است که همچنان از موضوعاتی می‌نویسد که سانسورچی‌ها را خوش نمی‌آید. مدتی پیش یکی از گردانندگان جایزه‌ی رسمی جلال آل‌احمد گفته بود ناشران «آثار قدرتمند» منتشر نمی‌کنند و به همین دلیل آن‌ها اثری را شایسته‌ی برنده شدن نمی‌دانند. اما من گمان می‌کنم دلیل دیگری هم در میان است. آن‌ها رمان و داستانی را در جایزه‌شان انتخاب نمی‌کنند چون نویسنده‌ها چیز دندان‌گیری را که آن‌ها می‌خواهند نمی‌نویسند. و این جای شعف دارد. نمی‌شود که هر سال هم جایزه را به همان چند رفیق داد. آن‌ها با انتخاب نکردن‌شان به نویسنده‌ها پیام می‌دهند که کم‌وبیش در مسیر درست‌اند. مسیری ضدادبیات گلخانه‌ای.

تکه‌ای از رمان «محفل عاشقانه‌ی ادب» را که این‌جا می‌خوانیدش دهن‌کچی چهل‌تن است به ادبیات پاستوریزه، آپارتمانی و البته رسمی. دهن‌کچی ست به کسانی که ادبیات را بی‌رمق می‌خواهند. راوی چهل‌تن در اتاقی خاطره‌انگیز به ادبیاتی ناب مجهز می‌شود که بعدها در تلاطم‌های اجتماعی به کمکش می‌آید و او را تاب‌آور می‌کند. می‌توان در همین اتاق هم صدای پای اضطراب را شنید. اضطراب‌های شخصی و بعدتر اضطراب‌های سیاسی. روایت‌های چهل‌تن مقابل روایت رسمی می‌ایستد. مقابل روایت‌های خشک و عبوس. مقابل ادبیات بی‌رمق.

توفیق داشته‌ام در این سال‌ها تکه‌هایی از سه رمان امیرحسین چهل‌تن را در مجله‌ی تجربه منتشر کنم، هرچند نه به صورت کامل: «خیابان انقلاب»، «خوشنویس اصفهان» و حالا هم «محفل عاشقان ادب». کسانی که کارهای او را دنبال کرده‌اند می‌دانند رمان‌های متأخرش از سال ۱۳۸۵ به این طرف مجوز نگرفته‌اند و تلاش برای انتشارشان هم به جایی نرسیده است. مشکل این‌جاست که نویسنده نمی‌داند چه چیزی را باید حذف کند، اصلاح کند یا تغییر بدهد تا دست‌آخر مجوز بگیرد. می‌دانم که بارها گفته است آمادگی دارد با بررسان بی‌نام‌ونشان رمان‌هایش در اداره‌ی کتاب مذاکره کند. اما مشکل این‌جاست که ظاهراً شهامت مواجهه با نویسنده را در خود ندیده‌اند و به همین دلیل مذاکره‌ای پا نگرفته.

سال‌ها پیش وقتی برای گفت‌وگویی بلند می‌خواستیم به آپارتمان‌ش بروم توصیه شدیم که احتیاط کنیم. شاید به‌خاطر همان جوی که علیه آثار متأخرش درست شده بود. آن روزها نویسنده‌ای بود که مجوز نمی‌گرفت و برچسب «نویسنده‌ی مسأله‌دار» خورده بود و طبعاً گفت‌وگو با او می‌توانست بی‌فایده باشد و مجال انتشار هم پیدا نکند. از او پرسیدم چرا حضورش در رسانه‌های ایرانی کم‌رنگ بوده، خصوصاً بعد از ۸۵. گفت «از گوشه‌وکنار به گوشم رسیده که به برخی نشریات سپرده‌اند از من یا درباره‌ی من چیزی منتشر نکنند.» خوشبختانه گفت‌وگویی ما کم‌وبیش بی‌کم‌وکاست مجال انتشار پیدا کرد، گویی آن روزها سانسور با شرم کمتری خودش را نشان می‌داد. همه می‌دانند نویسنده‌ای که ضرورت دیده شود سانسور شود ولی شانس سانسور شدن پیدا نکند و از صافی سانسور رد نشود خردخرد به نویسنده‌ای «مسأله‌دار» تبدیل می‌شود. این‌جا حتی برای سانسور شدن هم باید خوش شانس بود. چندی پیش رمانی، بعد از طی مراحل، ممنوع‌الانتشار تشخیص داده شد و نویسنده‌اش درخواست داد که آماده است سانسور شود ولی با قاطعیت تمام با درخواستش موافقت نشد. گاهی گزارش بررسان اولیه چنان تندوتیز است که بررسان بعدی شهامت پیدا نمی‌کنند مخالفت کنند و از سر ملاطفت با نویسنده تاکنند. شنیده بودم مدیر اداره‌ی کتاب که همین چندی پیش آن‌جا را ترک کرد تلاش کرده بود دست‌کم به یکی از کارهای چهل‌تن، هرچند با سانسور، مجوز بدهد. اما زورش نچربید و در نهایت همه‌چیز مسکوت ماند و رمان‌های متأخرش هم همچنان در محاق ماندند.

اما چهل‌تن راه دیگری در پیش گرفت. در این سال‌ها صدای او بیش از آنکه در ایران شنیده شود در آلمان شنیده شد. صدایی واقع‌گرا و متفاوت از سیاه‌نمایی مطبوعات اروپایی. کارش را بی‌توجه به دنیای تنگ سانسورچی‌ها ادامه داد و حاصلش شد هفت رمان، که بی‌دری به آلمانی ترجمه شدند و بی‌دری هم درآمدند. سانسور نه تنها از نویسندگی خلعتش نکرد که تبدیلیش کرد به نویسنده‌ای حرفه‌ای، نویسنده‌ای آزاد، نویسنده‌ای که انگار تازه متولد شده باشد و این چیزی بود که او